



راز کلمات

■ عفت علیپور

معاون دبستان پسرانه دوره دوم ناحیه ۲

گزارش تجربه

اواخر آذر بود. در یکی از روزها، متوجه شدم مائیکم را که روی میز گذاشته بودم، نیست. کیف و کمد خودم را گشتم؛ ولی پیدا نشد. چند روز بعد مداد یکی از دانش‌آموزان نیز گم شد. اتفاق جالبی نبود. وسایل بچه‌ها گم می‌شد. دانش‌آموزان شاکی بودند. چند بار دیگر نیز چنین اتفاقی افتاده بود. کنجکاو شدم. باید مسئله را حل می‌کردم. در یکی از ساعت‌های تدریس که دانش‌آموزان باید از مائیکم‌های خود استفاده می‌کردند، مائیکم خودم را در دست پسری به نام «محمد» دیدم. قبلاً نیز از دانش‌آموزان کلاس در مورد او حرف‌هایی شنیده بودم؛ ولی باید خودم مطمئن می‌شدم. او را بیشتر زیر نظر گرفتم. بعد از بررسی و مشاهدات عینی متوجه شدم که عامل گم شدن وسایل بچه‌ها در کلاس محمد است.

بعد از فهمیدن این موضوع، هرگز سعی نکردم مچ او را بگیرم یا مجبورش کنم اعتراف کند. چون می‌دانستم او به گناه دیگری تن در خواهد داد و آن دروغ‌گویی است. چون او تنها دانش‌آموز کلاس به نام محمد بود، در همان لحظه جرقه‌ای در ذهنم زده شد. از طرف دیگر، می‌دانستم وقتی به کسی مسئولیتی داده می‌شود، احساس شخصیت و غرور می‌کند و به خودسازی خواهد پرداخت و من می‌خواستم از این دو امتیاز برای اصلاح رفتار محمد استفاده کنم.

اجازه وسایل دیگران را بر می‌دارد، آگاهی شما از علل بروز چنین رفتارهایی اهمیت زیادی دارد و می‌تواند در نحوه برخوردتان با مسئله شما را یاری کند. برای رفتاری که از محمد سر می‌زد، می‌توان دلایلی چون سن، هیجان و تفریح، توان محدود مالی، تأثیرپذیری از حرف دیگران و... را نام برد. برخی از کودکان که از نظر مالی وضعیت مناسبی ندارند یا برداشتشان از وضعیت خود در مقایسه با اطرافیان‌شان به این صورت است یا نیازهای اولیه آنان در حد مطلوبی برآورده نمی‌شود، دست به چنین کاری می‌زنند. وجود نیازهای مادی از قبیل تغذیه ناکافی، لباس نامناسب، نداشتن پول توجیبی و اسباب‌بازی نیز موجب می‌شود کودک در صدد برآید تا نیازهایش را از این طریق جبران کند. تجربه‌ای در یک مورد مشاوره وجود داشت که کودک به خاطر نداشتن پول توجیبی مناسب و متعارف، از کیف دیگر دوستانش پول یا خوراکی برمی‌داشت یا از دیگران جوهری را قرض و از بوفه خرید می‌کرد و مدعی می‌شد که پولش را داده است. تکرار این عمل، وی را به جایی رساند که در سنین بالا نیز، حتی زمانی که نیاز مادی وی برطرف شده بود، بی‌دلیل و از روی عادت اموال دیگران را بر می‌داشت.

تجربه‌ای که در برخورد با محمد دارم، تجربه تربیتی است که به تأثیرپذیری ویژه‌ها و نحوه کاربرد کلمات در گفتارشان مربوط می‌شود.

عفت علیپور با سابقه‌ای نوزده‌ساله در آموزش و پرورش و مدرک کارشناسی علوم تربیتی و کارشناسی گرافیک، از سال ۱۴۰۱، مسئولیت معاونت دبستان پسرانه دوره دوم حضرت جواد الائمه (ع) ناحیه ۲ را بر عهده گرفته است.



یکی از دانش‌آموزانم به نام محمد درگیر رفتار ناپسندی شده بود. متأسفانه او عادت داشت به وسایل معلم، دوستان و حتی اقوام خود را بدون اجازه بردارد. همین امر باعث ناراحتی خانواده، معلمان و دوستان او شده بود و به طبع همه آن‌ها او را طرد کرده بودند. با توجه به اهمیت و شایع بودن این موضوع در پایه ابتدایی و شکایت دیگر معلمان از این اتفاق بر خود واجب می‌دانستم کاری کنم؛ چراکه یکی از وظایف مهم و اصلی خانواده و مدرسه، به خصوص در دوره ابتدایی، آموزش صفات پسندیده، پرورش آن‌ها و آگاه‌سازی دانش‌آموزان نسبت به رفتارهای نادرست است. دست به کار شدم تا در قالب یک داستان و استفاده از واژگان مناسب، این دانش‌آموز را از عمل ناپسندش آگاه سازم و از ناراحتی خانواده‌اش نیز بکاهم.

زمانی که با دانش‌آموزی مواجه می‌شوید که رفتار ناشایستی از او سر می‌زند؛ مثلاً بدون

نتیجه تجربه

این تجربه به منظور اصلاح رفتار نادرست یکی از دانش آموزان صورت گرفت. همان طور که گفته شد، برخی مسائل، مانند همین مورد دزدی در بین دانش آموزان، از مسائل مهمی است که باید مورد توجه اولیای مدرسه و والدین دانش آموز قرار بگیرد تا با همیاری هم آن را حل کنند. ممکن است برخی از مشکلات اخلاقی دانش آموزان و رفتارهایی از این دست، ریشه در خانواده داشته باشد. پس همکاری والدین برای ریشه یابی و حل مشکلات اخلاقی دانش آموزان امر مهمی تلقی می شود.

با انجام این فعالیت و مؤثر واقع شدن واژه کارساز «محمد امین»، بنا به اذعان والدین او، هم کلاسی ها، کارکنان مدرسه و از همه مهم تر مشاهدات عینی خودم، محمد تغییرات چشمگیری را در رفتارش نشان داد. والدین و دوستانش نیز او را مورد تحسین و تشویق خود قرار دادند. با توجه به نتایج حاصل از این تجربه، می توان به نقش و تأثیرگذاری کلمات در تغییر رفتارها اشاره کرد و آن را در عمل به کار گرفت. □

کلاس بودن، توجه و محبت و حتی دادن کلید خودم به محمد، تغییرات را روز به روز در او حس می کردم. محمد از واژه «محمد امین» که به گردن داشت، خوشحال بود. کم کم داشت دست از عادت زشت خود می کشید. وضعیت درسی او هم بهتر شده بود. دوستان بیشتری یافته و از نظر اخلاقی نیز تغییرات چشمگیری پیدا کرده بود. در کلاس بیشتر فعالیت می کرد و حتی این تغییرات رفتاری در خانواده اش نیز نمایان شده بود. آرام آرام این عادت در او را اصلاح شد.

حدود چند ماه از این تجربه گذشته بود، مادر و پدر محمد برای تشکر به مدرسه آمدند. خوشحالی را در چهره آن ها می دیدم. به رسم قدردانی و از روی لطف، قرآنی زیبا برایم هدیه آورده بودند. لحظه شیرینی بود. آنجا بود که فهمیدم استفاده درست از کلمات چقدر می تواند سازنده و استفاده ناپجا تا چه اندازه می تواند ویرانگر باشد.^۱

۱. با توجه به مضمون تجربه، اگر نام دانش آموز تغییر می یافت، گیرایی و ملموس بودن تجربه از بین می رفت. همین واژه «محمد امین» بود که در تغییر رفتار او کارساز شد.

قبل از شروع کار در مورد نحوه رفتار او از معلمان پایه های قبل سوالاتی پرسیدم. آن ها نیز از این عمل محمد در سال های پیش ناراضی بودند. با خود گفتم امیدوارم امسال بتوانم این مسئله را اصلاح کنم. با مادر او تماس گرفتم و در این مورد از مادرش سوالاتی پرسیدم. ایشان هم از این موضوع ابراز تأسف کرد و گفت که تاکنون نتوانسته است این خصلت نامناسب را از پسرش دور کند و حتی گفت محمد به خانه اقوام هم که می رود، این کار را انجام می دهد.

چندین جلسه در کلاس، به طور غیرمستقیم و در قالب مثال ها و داستان های متفاوت در مورد «امانت داری» صحبت کردم تا اینکه یک روز جرقه ای را که در ذهنم زده شده بود، شعله ور ساختم. کتاب داستانی از زندگی حضرت محمد مصطفی (ص) را تهیه کردم. داستان امانت داری پیامبر را با لحنی ملایم و آرام برای دانش آموزانم خواندم. با ذکر صلوات داستان را به پایان رساندم. بعد از اتمام داستان به دانش آموزم محمد اشاره کردم و به او گفتم: «چقدر زیبا که نام تو هم محمد است و ما در کلاس فقط یک دانش آموز مثل تو داریم، چه خوب می شد که تو هم محمد امانت دار کلاس ما باشی.»

برای اینکه شیوه تدریس من ساختگی جلوه نکند و همچنین دیگر دانش آموزانم حس تعلق به کلاس را داشته باشند، با مشورت و همکاری دانش آموزان پای تابلو خصلت های خوب دیگری را نوشتم و برای آن ها نیز واژه هایی را انتخاب کردم. به بچه ها گفتم: «من امشب در خانه برای شما گردن آویزهایی را تهیه می کنم و فردا با خود به کلاس می آورم.» روز بعد با خوشحالی گردن آویزها را به گردن دانش آموزانم انداختم. از آن روز محمد کلاس من محمد امینی شد که در آستانه تغییر رفتار قرار گرفته بود. پس از آگاهی دادن غیرمستقیم به او در مورد عواقب گناهی که انجام می دهد و دادن مسئولیت هایی نظیر آوردن گچ، نماینده